

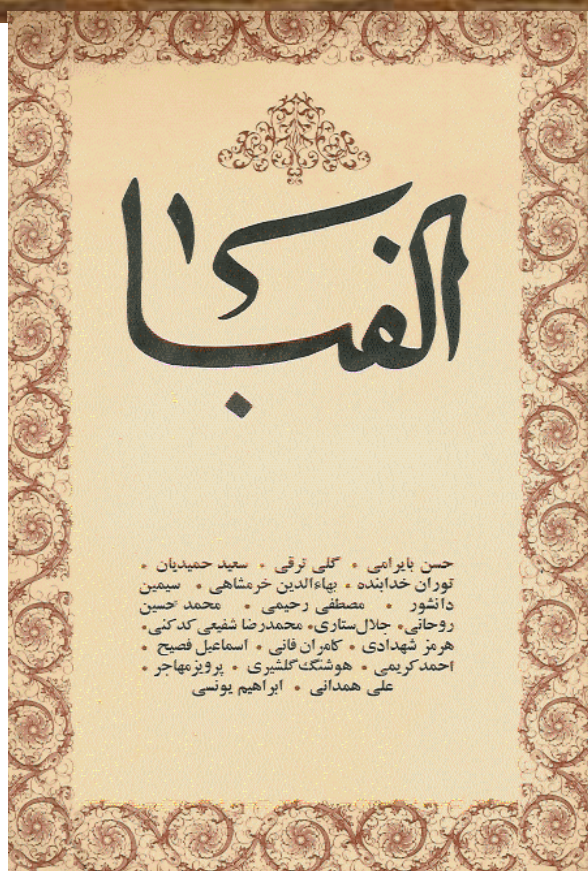


شفیعی کدکنی : تلقی قدما از وطن

(الفبا ، دوره اول ، جلد دوم ، ۱۳۵۲)

۱	شفیعی کدکنی	تلقى قدما از وطن
۲۶	گلی ترقی	میرسه آ الیاد وهستی شناسی آغازین
۳۸	غالی شکری	سمیل قهرمانی در ادب مقاومت
۶۳	دی.اچ. لارنس	پورنوگرافی و وناخت نگاری
۷۹	ت.و. موریس	پایان روانکاوی
۹۰	ایوان گنپنارف	در باره تورگنیف
۱۰۳	پل والری	مفهوم هنر
۱۰۸	واسکون سلوس ما یا	آفتاب
۱۲۰	چوآره باوزه	برهنگی
۱۲۸	رولد دال	پسرنازنین
۱۳۴	یاسوناری کاوا با تا	ماه در آب
۱۴۲	سیمین دانشور	تصادف
۱۵۱	هوشنگ گلشیری	معضوم چهارم
۱۶۳	اسماعیل فصیح	گل مریم
۱۷۱	دایرةالمعارف بریتانیکا	تاریخچه داستان پلیسی
۱۷۶	آر. اچ. سایمون	تکنیک رمان پلیسی
۱۸۰	حسن یارامی	چگونه قصه کوتاه پلیسی بنویسیم
۱۸۴	علی همدانی	گردباد سیچان لیل
۱۹۸	مصطفی رحیمی	شکوه شکستن
۲۰۴	بهاءالدین خرمشاهی	ابراهیم در آتش

گلستان شدن آتش بر ابراهیم
يك مینا نور از مکتب شیراز
کشته شدن دیو سفید به دست دستم و صورت دستم
از:
ابراهیم حقیقی



حسن یارامی • گلی ترقی • سعید حمیدیان •
توران خدا بنده • بهاءالدین خرمشاهی • سیمین
دانشور • مصطفی رحیمی • محمد حسین
روحانی • جلال ستاری • محمدرضا شفیی کدکنی •
هرمز شهدادی • کامران فانی • اسماعیل فصیح •
احمد کریمی • هوشنگ گلشیری • پرویز مهاجر •
علی همدانی • ابراهیم یونسی



تلقى قدماء از وطن

محمد رضا
شفیعی کدکنی

یکی از عمده‌ترین مسائل عاطفی، که حوزه گسترده‌ای از تأملات انسان را در دوران ما بخود مشغول داشته، مسئله وطن است. دسته‌ای با شیدایی تمام از مفهوم وطن سخن می‌گویند و جمعی نیز بر آنند که وطن، حقیقتی ندارد. زمین است و آدمیان، همه جاوطن انسان است و جهان را وطن انسان می‌شمارند. آنچه مسلم است این است که مفهوم وطن و وطن پرستی در ادوار مختلف تاریخ بشر و در فرهنگ‌های متفاوت انسانی وضع و حالی یکسان ندارد. در بعضی از جوامع شکل و مفهوم خاصی داشته و در جوامع دیگر شکل و مفهوم دیگر. حتی در یک جامعه نیز در ادوار مختلف ممکن است مفهوم وطن، به تناسب هیأت اجتماعی و ساختمان حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی، تغییر کند چنانکه خواهیم دید.

آنچه در این بحث کوتاه مورد نظر است، بررسی برداشت‌های گوناگون و تصوراتی متفاوتی است که وطن در ذهن و اندیشه شاعران اقوام ایرانی داشته و در طول تاریخ بیش و کم تغییرات در آن راه یافته است. در بعضی ادوار به صورت آشکارتری جلوه کرده و زمانی رنگ و صبغه ضعیف‌تری بخود گرفته است و گاه از حد مفهوم مادی تجاوز کرده و به عالم روح و معنی گرایش یافته است.

قبل از آنکه بحث اصلی خویش را که تحول مفهوم وطن در اندیشه شاعران ایرانی

است، بررسی کنیم یادآوری این نکته ضرور است که جستجو از مسأله وطن و ملیت به شکل جدید و اروپایی آن - که امروز در سراسر جهان مورد توجه ملت‌هاست - سابقه‌ای چندان کهنسال ندارد از غرب به دیگر سرزمینهای جهان راه یافته و در غرب نیز چندان سابقه دیرینه‌ای ندارد^۱. پیش و کم از قرن هجدهم و بامقداری گذشت هفدهم آغاز می‌شود و یکی از نخستین بنیادگذاران اندیشه قومیت، ماکیاول ۱۴۶۹-۱۵۲۷ - سیاستمدار و فیلسوف معروف و نویسنده کتاب شهریار - است^۲ اوج فکر قومیت و مسأله وطن را در اروپای قرن نوزدهم باید جستجو کرد و در دنبال آن بعضی مسائل نژادی.

چنانکه می‌دانید و یاد کردیم، مفهوم قومیت و وطن در شکل مشخص و فلسفی آن که در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح است و درباره عناصر سازنده آن بحث‌ها و اختلاف نظرهای فراوان می‌توان یافت امری است که اروپا با آن در قرون اخیر روبرو شده است و بمناسبت دگرگونی‌هایی که در نظام اقتصادی ملل اروپا - از زمینداری به بورژوازی و در بعضی ملل سوسیالیسم - روی داده حرکت این فکر دگرگونی‌ها داشته است. بحث از اینکه قومیت چیست و عناصر اصلی و بنیادی آن کدام است چیزی است که از حوزه بحث ما خارج است و باید در کتب اجتماعی و سیاسی جستجو کرد^۳ بطور خلاصه اشاره‌ای می‌کنیم که در تعریف قومیت - فصل مقوم مفهوم وطن - از وحدت و اشتراک در سرزمین، زبان، دین، نژاد، تاریخ، علایق و دلبستگی‌های دیگری که انسان‌ها را ممکن است در یک جبهه قرار دهد سخن گفته‌اند. اما هیچ کدام از این عوامل به تنهایی سازنده مفهوم قومیت و در نتیجه حوزه مادی آن که وطن است، نیست. حتی وضع طبقاتی مشترک - که منافع اقتصادی مشترک را در پی دارد - نیز عامل این مسأله نمی‌تواند باشد گرچه دارای اهمیت بسیار است^۴.

اندیشه قومیت ایرانی هم به شکل خاص امروزی آن که خود متأثر از طرز برداشت ملل اروپایی از مسأله ملیت است یک مسأله جدید بشمار می‌رود که با مقدمات انقلاب مشروطیت از نظر زمانی همراه است. شاید قدیمی‌ترین کسی که از قومیت ایرانی در مفهوم اروپایی قومیت سخن گفته میرزا فتحعلی آخوندزاده ۱۲۹۵-۱۲۲۸ - باشد که در این راه نخستین گام‌ها را برداشته و در عصر خود انسانی تند و تیز و پیشرو و حتی افراطی بوده است.

۱- رجوع شود به Nationalism: Myth and Reality Boyd C. Shafer 1955, U.S.A فصل مربوط به بنیادهای قومیت و فصل تعاریف. و نیز رجوع کنید به بنیاد فلسفه سیاسی در غرب از دکتر حمید عنایت، چاپ اول، انتشارات فرمند فصل مربوط به ماکیاول. و همچنین اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی و نیز اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده از دکتر آدمیت.

۲- بنیاد فلسفه سیاسی ص ۱۳۶ و نیز ص ۱۶۲.

۳- رجوع شود به کتاب شایفر Shafer در مقومات قومیت.

۴- همان کتاب.

میرزا فتحعلی^۱ و جلال‌الدین میرزای قاجار^۲ - ۱۲۸۹-۱۲۴۶- و اندکی پس از آنها میرزا آقاخان کرمانی - ۱۳۱۴-۱۲۷۰- با شدت وحدت بیشتری^۳ برحسب تحقیق یکی از مورخان معاصرما آغازگران و بنیادگذاران اندیشه قومیت ایرانی بشمار می‌روند پیش از آنها مفهوم اروپایی قومیت در میان روشنفکران ایرانی رواج نداشته است.

اما، با اینهمه، باید توجه داشت که احساس نوعی همبستگی در میان افراد جامعه ایرانی (براساس مجموعه آن عوامل که سازنده مفهوم قومیت هستند) در طول زمان وجود داشته و بیش و کم تضادهای طبقاتی این عامل را از محدوده ذهن‌ها به عالم واقع می‌کشانیده است، همانگونه که ناسیونالیسم معاصر در جهان، چیزی نیست مگر حاصل جبهه‌گیری اقوام در برابر نیروهای غارتگر، براساس پیوستگی منافع مشترک. در گذشته نیز شکل خام و غریزی این قومیت، آنجا آشکار می‌شده است که نیرویی در برابر منافع مشترک اقوام ایرانی قرار می‌گرفته است و با کوچک کردن حوزه این جهت‌گیریها بوده است که گاه به نوعی ناحیه‌گرایی و حتی شهرگرایی و گاه محله‌گرایی می‌کشیده است و مردم بی‌آنکه از عامل اقتصادی و سیاسی این گرایشها آگاه باشند از این احساس بهره‌مند بوده‌اند. مردم يك محله در يك شهر با مردم محله دیگر همان شهر احساس نوعی تقابل داشته‌اند و مجموعه آن دو محله در برابر مردمان شهری دیگر و مردمان چند شهر در برابر افراد ولایت دیگر. و این مسأله در بزرگترین واحد قابل تصورش نوعی وطن‌پرستی یا احساس قومیت بوده است که گاه در برخورد با اقوام غیر ایرانی تظاهرات درخشانی، در تاریخ از خود نشان داده است.

ادبیات فارسی، بگونه آینه‌ای که بازتاب همه عواطف مردم ایرانی را در طول تاریخ در خود نشان داده است از مفهوم وطن و حس قومیت جلوه‌های گوناگونی را در خود ثبت کرده و می‌توان این تجلیات را در صور گوناگون آن دسته‌بندی کرد و از هر کدام نمونه‌ای عرضه داشت.

□

نخستین جلوه قومیت و یاد وطن در شعر پارسی، تصویری است که از ایران و وطن ایرانی در شاهنامه به چشم می‌خورد. در این حماسه بزرگ نژاد ایرانی که از آغاز تا انجام گزارش‌گیر و دارهای قوم ایرانی با اقوام همسایه و مهاجم است، جای جای، از مفهوم وطن، ایران، شهر ایران، [= ایرانشهر^۴] یاد شده است و فردوسی خود ستایشگر این مفهوم در سراسر کتاب است. اگر بخواهیم تمام مواردی را که عاطفه وطن‌پرستی فردوسی در شاهنامه

۱- رجوع شود به اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده تألیف دکتر فریدون آدمیت، صفحات ۱۰۹ به بعد، انتشارات خوارزمی.

۲- همان کتاب، همان صفحات.

۳- رجوع شود به اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی تألیف دکتر آدمیت، صفحات ۲۴۶ به بعد، انتشارات طهوری تهران ۱۳۴۶.

۴- فردوسی به ضرورت وزن عروضی شاهنامه [بحر متقارب] که کلمه ایرانشهر در آن نمی‌گنجد همه جا ایران شهر را به شهر ایران بدل کرده است.

جلوه گر شده است نقل کنیم از حدود این مقاله - که بنیادش بر اختصار و اشارت است - بدور خواهیم افتاد. و اینکه بر گهایی از آن باغ پردرخت:

ز بهر برو بوم و پیوند خویش زن و کودک خرد و فرزند خویش
همه سربه سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم^۱

یا:

دریغ است ایران که ویران شود کنا م پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی نشستنگه نامداران بدی^۲
واسدی در گرشاسپناه، دریغاره چینان گوید:
مزن زشت بیغاره ز ایران زمین که یک شهر از آن به زما چین و چین
از ایران جز آزاده هر گز نخاست خرید از شما بنده هر کس که خواست
ز ما پیشتان نیست بنده کسی و هست از شما بنده ما را بسی

تا آخرین گفتار که در گرشاسپناه باید خواند و بیشتر این گونه شعرها و عبارات را علامه فقید علی اکبر دهخدا در امثال و حکم ذیل: «مزن زشت بیغاره ز ایران زمین»^۳ نقل کرده است و آنچه ستایش قومیت ایرانی بوده از کتب مختلف آورده است، در حقیقت رساله ای است یا کتابی در جمع آوری مواد برای تحقیق در جلوه های قومیت ایرانی، در کتابهای فارسی و عربی قدیم و گاهی هم جدید.

اینگونه تصور از وطن که آشکارترین جلوه وطن پرستی در دوران قدیم است در بسیاری از برشهای تاریخ ایران دیده می شود و هیچ گاه اینگونه تصور از وطن ذهن اقوام ایرانی را رها نکرده است، با این یادآوری که شدت تظاهرات این عواطف - چنانکه یاد کردیم - در برخورد هایی که با اقوام بیگانه روی می داده است بیشتر دیده می شود. در عصر شعوبیه^۴ (که فردوسی بر اساس بعضی دلایل خود از وایستگان به این نهضت سیاسی و ملی عصر خود بوده است^۵). این عواطف در شکل قومی آن تظاهرات روشنی در تاریخ اجتماعی ما داشته که نه تنها در شعر پارسی ایرانیان، بلکه در شعرهایی که به زبان عربی نیز می سروده اند، جلوه گر است^۶. مانند شعرهای متوکل و بشار بن برد طخارستانی.

۱- شاهنامه، بروخیم، ج ۴ ابیات ۱۰۲۷.

۲- شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲ ص ۱۲۸.

۳- امثال و حکم، شادروان علامه دهخدا، در جلد سوم، ذیل: «مزن زشت بیغاره ز ایران زمین».

۴- رجوع شونده ضحی الاسلام احمد امین، جلد اول و تاریخ ادبیات دکتر صفها. جلد اول که مطالب را از احمد امین نقل کرده و نیز رجوع شود به التذکره التیمودیه ذیل شعوبیه و منابع مذکور در آنجا که بعضی گمنام و در عین حال مهم است.

۵- البته قراین تاریخی این انتساب را مورد تردید قرار می دهد.

۶- در باب شاعران عرب زبان شعوبی رجوع شود به ضحی الاسلام و منابع مذکور در آنجا و در باب بشار و شعوبیگری او، بخصوص به کتاب تاریخ الشعراء العربی از نجیب محمد البهبهتی ص ۳۳۵ به بعد و تاریخ الادب العربی از دکتر طه حسین. ج ۲ صفحات ۸۵ به بعد.



از فردوسی که بگذریم، این گونه برداشت
از مسأله وطن در شعر جمع دیگری از شاعران
ایرانی دیده می‌شود. چنانکه در شعر فرخی
سیستانی آمده است:

هیچ کس را در جهان آن زهره نیست
کوسخن راند زایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته است
بد توان کوشید با شیرزیان؟^۱

تا این اواخر در عصر صفویه نیز که شاعران
از ایران دور می‌افتادند احساس نیاز به وطن - بمعنی
وسیع آن را که ایران در برابر هند است - مثلاً - در
شعرشان بسیار می‌توان دید. چنانکه در این بیت
نوعی خبوشانی می‌خوانیم:

اشکم به خاک شوئی ایران که می‌برد؟
از هند تخم گل به خراسان که می‌برد؟^۲

در برابر اندیشه قومیت و وطن‌پرستی
بارزی که شعوبیه و به‌ویژه متفکران ایرانی قرن
سوم و چهارم داشته‌اند تصویر دیگری از مفهوم
وطن به وجود آمد که نتیجه برخورد با فرهنگ و
تعالیم اسلامی بود. اسلام که بر اساس برادری
جهانی، همه اقوام و شعوب را یکسان و در یک
سطح شناخت، اندیشه‌هایی را که بر محور وطن در
مفهوم قومی آن بودند تا حد زیادی تعدیل کرد و
مفهوم تازه‌ای به عنوان وطن اسلامی به وجود آورد
که در طول زمان گسترش یافت و با تحولات
سیاسی و اجتماعی در پاره‌های مختلف امپراتوری
اسلامی جلوه‌های گوناگون یافت.

این برداشت از مفهوم وطن در شعر فارسی
نیز خود جلوه‌هایی داشته که در شعر شاعران قرن
پنجم به بعد، بخصوص در گیرودار حمله تاتار و

اقوام مهاجم ترك، تصاویر متعددی از آن می‌توان مشاهده کرد. از وطن اسلامی که در معرض

۱- دیوان فرخی سیستانی صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳ با چند بیت فاصله.

۲- نوعی خبوشانی، مقدمه سوز و گداز، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۰.

تهاجم کفار قرار دارد، در شعر شاعران سخن بسیار می‌رود و گاه ترکیبی از مفهوم وطن اسلامی و وطن قومی در شعر شاعران این عهد مشاهده می‌شود چنانکه در قصیده بسیار معروف انوری در حمله غزها به خراسان می‌توان دید. در این قصیده که خطاب به یکی از فرمانروایان منطقه ترکستان، در دادخواهی از بیداد غزان، سروده شده گاه خراسان مطرح است و گاه «مسلمانی» بمعنی وطن اسلامی و زمانی ایران:

چون شد از عدلش سرتاسر توران آباد کی روا دارد ایران را ویران یکسر
بهره‌ای باید از عدل تو ایران را نیز گرچه ویران شده بیرون ز جهانش مشمر
کشور ایران چون کشور توران چو تر است از چه محروم است از رأفت تو این کشور؟^۱

و این خصوصیت را در رثای سعدی در باب خلیفه بغداد می‌توان دید و می‌بینیم که در این شعر نیز، از «ملك مسلمانی» سخن می‌رود. ضعف جنبه‌های قومی از عصر غزنویان آغاز می‌شود^۲ و در دوران سلاجقه بطور محسوس در تمام آثار ادبی جلوه می‌کند. ترکان سلجوقی برای اینکه بتوانند پایه‌های حکومت خود را استوار کنند، اندیشه اسلامی مخالف قومیت را تقویت کردند و اگر در شعر عصر سلجوقی به دنبال جلوه‌های وطن و قومیت ایرانی باشیم بطور محسوس می‌بینیم که اینان تا چه حد ارزشهای قومی و میهنی را زیون کرده‌اند. من در جای دیگر^۳ در بحث از زمینه‌های اساطیری تصاویر شعر فارسی گفته‌ام که: «در دوره سامانیان تصویرهایی که شاعران با کمک گرفتن از اسطوره‌ها به وجود آورده‌اند اغلب همراه با نوعی احترام نسبت به عناصر اسطوره است و اسطوره‌ها نیز بیشتر اسطوره‌های نژاد ایرانی است و در دوره بعد [عصر فرمانروایی ترکان غزنوی و سلجوقی] به تدریج هم از میزان ایرانی بودن اسطوره‌ها کاسته می‌شود و هم از میزان احترام و بزرگداشت عناصر اسطوره ایرانی.» بی‌گمان نفوذ سیاسی نژاد ترک، عامل اصلی بود و از سوی دیگر گسترش یافتن دین نوعی بی‌اعتقادی و بی‌حرمتی نسبت به اسطوره‌های ایرانی به همراه داشت چرا که اینها یادگارهای گبرکان بود و عنوان اساطیر اولین داشت. اوج بی‌احترامی و خوار شمردن عناصر اساطیر ایرانی و نشانه‌های رمزی آن در اواخر این دوره در شعر امیر معزی بروشنی محسوس است. او چندین جای به صراحت تمام، فردوسی را - که در حقیقت نماینده اساطیر و قومیت ایرانی است - به طعن و طنز وزشتی یاد می‌کند و از این گفتار او می‌توان میزان بی‌ارج شدن

۱- دیوان انوری، چاپ استاد مدرس رضوی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. جلد اول ص ۲۰۱

۲- برای نمونه داستان محمود غزنوی و فردوسی به روایت تاریخ سیستان قابل ملاحظه است: «حدیث رستم بر آن جمله است که بوالقسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد و برنام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند. محمود گفت: همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد! ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما همین دانم که خدای تعالی خویشتن راهیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملك محمود وزیر را گفت: این مردك مرا به تمریض دروغ زن خواند. وزیرش گفت: ببیاید کشت. هر چند طلب کردند نیافتند. (تاریخ سیستان چاپ مرحوم بهار صفحه ۷-۸).

۳- صوخیال (شعر فارسی، شفیع کدکنی انتشارات نیل، ص ۱۸۶).

عناصر قومی و اسطوره‌های ایرانی را در عصر او بخوبی دریافت:

من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ
 از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
 در قیامت روستم گوید که من خصم توام
 تا چرا بر من دروغ محض بستی سربس
 گرچه او از روستم گفته‌ست بسیاری دروغ
 گفته‌ ما راست است از پادشاه نامور...^۱

در دوره مغول و تیموریان خصایص قومی و وطنی هرچه بیشتر کمرنگ می‌شود و در ادبیات کمتر انعکاسی از مفهوم اقلیمی و نژادی وطن در معنای گسترده آن می‌توان یافت. در این دوره ارزشهای قومی کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود و وطن در آن معنی اقلیمی و نژادی مطرح نیست و حتی شاعرانی از نوع سیف‌الدین فرغانی این «آب و خاك» را که «نچس کرده» فرمانروایان ساسانی است ناپاک و نمانازی^۲ می‌دانند و می‌گویند:

نزد آن کز حدث نفس طهارت کرده‌ست
 خاك آن ملك كلوخی زبی استنجی‌ست
 نزد عاشق گل این خاك نمازی نبود
 که نچس کرده پرویز و قباد و کسری است^۳

بهترین مفسر وطن اسلامی یا اسلامستان، در قرن اخیر، شاعر بزرگ شبه قاره هند محمد اقبال لاهوری است که اگر بخواهیم مجموعه شعرها و آراء او را در باب اندیشه وحدت اسلامی و وطن بزرگ مسلمانان مورد بررسی قرار دهیم خود می‌تواند موضوع کتابچه‌ای قرار گیرد. او که معتقد است مسلمانان باید ترك نسب کنند^۴ و از رنگ و پوست و خون و نژاد چشم پوشند؛ می‌گوید:

نه افغانیم و نه ترك و تتریم
 چمن زادیم و از يك شاخساریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
 که ما پرورده يك نوبهاریم^۵

اگرچه پیش از اوسید جمال‌الدین اسدآبادی اصل این اندیشه را بعنوان يك متفکر و مصلح اجتماعی، مطرح کرده بود^۶ و موجی از تأثیرات عقاید اوست که محمد اقبال و دیگران را به این وادی کشانیده است^۷، اما به اعتبار زاویه دید ما که تأثیرات این فکر را در ادبیات و شعر مورد نظر داریم، اقبال بهترین توجیه کننده و شارح این اندیشه می‌تواند باشد و از حق نباید گذشت که او باتمام هستی و عواطفش از این وطن بزرگ سخن می‌گوید و در اغلب این موارد حال و هوای سخنش از تأثیر زیبایی و لطف يك شعر خوب برخوردار است. وقتی می‌گوید: «چون نگه نور دو چشمیم و یکیم» یا:

۱- دیوان امیر معزی، چاپ مرحوم اقبال آشتیانی، ص ۲۸۶.

۲- نمازی: پاك. نمانازی: نچس.

۳- دیوان سیف‌الدین فرغانی، انتشارات دانشگاه تهران. جلد اول ص ۳۱.

۴- ارمان پاك، ص ۳۳۰ تألیف شیخ محمد اکرام، چاپ سوم، معرفت. تهران ۱۳۳۳.

۵- همان کتاب، ۳۳۰.

۶- رجوع شود به مقاله دکتر توفیق الطویل در کتاب الفكر العربی فی مائة سنة. چاپ دانشگاه امریکایی بیروت، ۱۹۶۷. صفحات ۲۹۳ به بعد تحت عنوان «فکر دینی اسلامی در جهان عرب در صد سال اخیر».

۷- به همان مقاله رجوع شود.

از حجاز و روم و ایرانیم ما / شبنم يك صبح خندانیم ما
چون گل صدبرگ ما را بویکی است / اوست جان این نظام و او یکی است^۱
و شعر معروف «از خواب گران خیز» او را باید سرود این وطن بزرگ بشمار آورد و
راستی که در عالم خودش زیبا و پرتأثیر است:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز
کاشانه مارت به تاراج غمان خیز
از ناله مرغ سحر از بانگ اذان خیز
از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز
خاور همه مانند غباری سرراهی است
يك ناله خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذره از این خاك گره خورده نگاهی است
از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز^۲.

□

صوفیه، که بیشتر متأثر از تعالیم اسلام بودند، «وطن» به معنی قومی آن را نمی پذیرفتند و حتی روایت معروف «حب الوطن من الایمان» را که از حد تواتر هم گذشته بود تفسیر و توجیهی خاص می کردند که در حوزه تفکرات آنها بسیار عالی است، آنها انسان را از جهانی دیگر می دانستند که چند روزی قفسی ساخته اند از بدنش و باید این قفس تن را بشکنند و در هوای «وطن مألوف» بال و پر بکشاید به همین مناسبت می کوشیدند که منظور از حدیث حب الوطن را، شوق بازگشت به عالم روح و عالم ملکوت بدانند و در این زمینه چه سخنان نغز و شیوایی که از زبان ایشان می توان شنید.

مولانا، در تفسیر حب الوطن من الایمان، می گوید: درست است که این حدیث است و گفتار پیامبر ولی منظور از وطن عالمی است که با این وطن محسوس و خاکی ارتباط ندارد:

از دم حب الوطن بگذر مه ایست
که وطن آنسوست جان این سوی نیست
گر وطن خواهی گذر ز آن سوی شط
این حدیث راست را کم خوان غلط

و باز جای دیگر گوید:

۱- این ابیات را از حافظه نقل کردم، در این لحظه به دیوان اقبال دسترسی نداشتم.

۲- (امغان پاک، ص ۳۴۸).

همچنین حب الوطن باشد درست
تو وطن بشناس ای خواجه نخست^۱

و در غزلیات شمس گفته است:

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست ما بفلك می رویم عزم تماشا کراست؟
ما به فلك بوده ایم یسار ملك بسوده ایم باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست
خود ز فلك برترسیم و ز ملك افزونتریم زین دوچرا نگذریم، منزل ما کبریاست
خلق چو مرغایان زاده ز دریای جان کی کند اینجا مقام مرغ کزان بحر خاست^۲

و این فکر یکی از هسته های اصلی جهان بینی مولانا و دیگر بزرگان تصوف ایرانی است، و از همین نکته بخوبی دانسته می شود که چرا غزل معروف: روزها فکر من این است و همه شب سختم^۳ - که بنام مولانا شهرت دارد^۴ - از مولانا نیست^۵ زیرا این نوع پرسش خیامی، برای امثال او معنی ندارد. آنها ایمان دارند و بادیده یقین می بینند که از کجا آمده اند و به کجا می روند، پس پرسشی از نوع «بکجا می روم آخر نمایی وطنم» با اسلوب تفکر مولانا سازگار نیست. در مسیحیت نیز این تفکر وجود دارد که وطن ما عالم جان است و سنت او گوستین گفته است^۶: «آسمان وطن مشترک تمام مسیحیان بوده است^۷».

قبل از مولانا تفسیر حب الوطن را به معنی رجوع به وطن اصلی و اتصال به عالم علوی، شهاب الدین سهروردی در کلمات ذوقیه یا رسالة الابرار خود بدینگونه آورده است که: «بدانید ای برادران تجرید! که خدایتان به روشنائی توحید تأیید کناد! فایده تجرید سرعت بازگشت به وطن اصلی و اتصال به عالم علوی است و معنای سخن حضرت رسول - علیه الصلوة والسلام - که گفت: «حب الوطن من الایمان» اشارت به این معنی است و نیز معنی سخن خدای تعالی در کلام مجید: «ای نفس آرام گرفته! بسوی پروردگار خویش

۱- مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون، [افست تهران]، جلد ۴، ص ۴۰۸ و ص ۴۰۹.

۲- دیوان کبیر مولانا، چاپ استاد فروزانفر، جلد اول، ص ۲۶۹ انتشارات دانشگاه تهران.

۳- این غزل در تمام نسخه های چاپی غزلیات شمس (بجز چاپ استاد فروزانفر) وجود دارد و بسیاری از مردم مولوی را فقط از رهگذر همین يك غزل می شناسند ولی در هیچ کدام از نسخه های قدیمی کلیات شمس، این غزل دیده نمی شود.

۴- برای مثال دیده شود: شمس الحقایق رضاقلیخان هدایت، دیوان شمس قهریز چاپ هند و نیز چاپ تهران (صفی علیشاه و...) و منتخب های سی که از دیوان کبیر تهیه شده، از قبیل انتخاب فضل الله گرگانی، انجوی شیرازی، و دیگر و دیگران.

۵- فقط یکی از ابیات آن گویا از مولوی است: می وصلم بچشان تادر زندان ابد، الخ. و من در باب این غزل در حواشی غزلیات شمس چاپ فرانکلین چند نکته ریاد آور شده ام.

۶- رجوع شود به کتاب شیفر Shafer

۷- شیفر متذکر شده است که «وطن Patri در زبان آن روزگار بمعنی تمام فرانسه یا... نبوده بلکه بریک شهر اطلاق می شده است» در صورتی که فردوسی به وطن قوی مفهوم روشنی از مجموعه «تاریخی و جغرافیائی» ایران داشته است و همچنین بعضی از گویندگان شعوبی.

باز گردد در حالت خشنودی و خرسندی، زیرا رجوع مقتضی آنست که در گذشته درجائی حضور بهم رسیده باشد تا بدانجا باز گردد و به کسی که مصر را ندیده نمی گویند به مصر باز گردد و زنهار تا از وطن دمشق و بغداد و... فهم نکنی که این دو از دنیایند...»^۱ و هم در عصر او عین القضاة همدانی شهید در چند جای رسالات خویش، از وطن علوی سخن رانده است.^۲ ولی هم او، در مقدمه شکوی الغریب چنان از وطن به معنی اقلیمی آن متأثر شده که گزارش دوری از این وطن در نوشته او سنگ را می گریاند. وقتی در زندان بغداد در آستانه آن سرنوشت شوم قرار گرفته بود، رساله بسیار معروف شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان را نوشت و در مقدمه آن به شعرهای فراوانی که در باب زادگاه و محل پرورش و وطن افراد گفته شده تمثل جست و گفت: «چگونه یاران خویش را فراموش کنم و شوق به وطن خویش را بر زبان نیارم حال آنکه پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: «حب الوطن من الایمان» و هیچ پوشیده نیست که حب وطن در فطرت انسان سرشته شده است»^۳ و در همین جاست که از همدان و لطف دامن اروند (= الوند) سخن می گوید و عاشقانه شعر می سراید.

نکته قابل یادآوری در باب تصور صوفیه از وطن این است که اینان اگر از یک جهت پیوند معنوی خود را با عالم قدس مایه توجه به آن وطن الاهی می دانسته اند و لسی وقتی جنبه خاکی و زمینی برایشان غلبه می کرده از وطن در معنی اقلیمی آن فراموش نمی داشته اند. نمونه این دونوع پیش را در عین القضاة می بینیم که چنین شیفته الوند و همدان است با آنکه در یک زاویه پیش دیگر، خود را از عالم ملکوت می داند. این خصوصیت را در بعضی از رفتارهای مولانا نیز می توان یافت، همان کسی که می گفت: «از دم حب الوطن بگذر مه ایست»^۴ وقتی در آسیای صغیر و سرزمینی که به هر حال از وطن خاکی او بس دور بود زندگی می کرد و کسی از خراسان به آنجا می رفت، نمی توانست احساسات همشهریگری و خراسانیگری خود را نادیده بگیرد. افلاکی گوید: «روایت کرده اند که امیر تاج الدین معتز الخراسانی از خواص مریدان حضرت مولانا بود... و حضرت مولانا از جمیع امرا او را دوست تر داشتی و بدو همشهری خطاب کردی...»^۵ و این بستگی به آب و خاک را در حد

۱- شهاب الدین سهرودی، کلمات ذوقیه، در مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ص ۴۶۳ چاپ انستیتوی ایران و فرانسه، به همت دکتر سید حسین نصر. وی در قصة الغربة الغریبه نیز همین معنی را بگونه رمز بیان می دارد. رجوع شود به این رساله در مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق (چاپ هنری کربن) و ذیل زنده پیداد ترجمه مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر. چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲- عین القضاة همدانی شهید، در زبدة الحقایق. ص ۸۵.

۳- عین القضاة در شکوی الغریب، چاپ عقیق عسیران. تهران، انتشارات دانشگاه ص ۵.

۴- حثنوی مولوی. ج ۴ ص ۴۰۸.

۵- مناقب العارفین. افلاکی ج، اول ص ۲۳۹. چاپ ترکیه.

شدیدترش، در تفکر صوفیه، می‌توان در رفتار مردانه نجم‌الدین کبرا - متولد ۵۴۰ ه. ق. در خیوه خوارزم و مقتول در مقاومت باتاتار در ۶۱۸ ه. ق. - مشاهده کرد که وقتی تاتار به خوارزم حمله‌ور شدند: «اصحاب التماس کردند که چارپایان آماده است، اگر چنانچه حضرت شیخ نیز با اصحاب موافقت کنند» ولی او نپذیرفت و گفت: «من اینجا شهید خواهم شد و مرا اذن نیست که بیرون روم.» جامی پایان زندگانی او را بدینگونه تصویر کرده که اگرچند هاله‌ای از افسانه پیرامون آنرا گرفته ولی هسته حقیقت از دور مشاهده می‌شود: «چون کفار به شهر درآمدند شیخ اصحاب باقیمانده را بخواند و گفت: «قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله.» و به خانه درآمد و خرقة خود را پوشید و میان محکم پیست. و آن خرقة پیش گشاده بود. بغل خود را، از هر دو جانب، بر سنگ کرد و نیزه به دست گرفت و بیرون آمد. چون با کفار مقاتله شد در روی ایشان سنگ می‌انداخت تا آن غایت که هیچ سنگ نماند. کفار وی را تیرباران کردند.^۱»

ولی در نقطه مقابل این رفتار، شیوه کارشگرد او نجم‌الدین رازی رقت‌آور است. وی که در حمله تاتار در ۶۱۸ ه. ق در ری بود وقتی شنید تاتار به مرزهای ری و جبال نزدیک می‌شوند، اطفال و عورات را^۲ در ری به خدا سپرد و غم غم‌خواران نخورد^۳ و خود راهی همدان شد و تاتار هم بیشتر افراد خانواده و متعلقان او را - به تصریح خودش - شهید کردند و تگرگ مرگ بر باغ ایشان چنان بارید که هیچ گل و برگ را بر جای ننهاده و همین رفتار او سبب شده است که احمد کسروی چنان تند و خشمگین وی را مورد نقد و دشنام قرار دهد. نکته‌ای که در سخنان او قابل ملاحظه است تلقی بی‌استی که از کلمه وطن دارد. وی که در جستجوی پناهگاهی مطمئن بود که دور از گزند و تیررس حمله تاتار باشد بعد از مشورت‌ها و تأملات «صلاح دین و دنیا در آن دید که وطن در دیاری سازد که اهل سنت و جماعت باشند و از آفات بدعت و هوا پاک^۴». می‌بینید که وطن برای او مفهومی دیگر دارد هرچاکه برود و در آنجا مقیم شود، آنجا وطن اوست. من در جای دیگر در باب این رفتار او بحث کرده‌ام^۵ می‌بینید که استادش چگونه رفتار شجاعانه در دفاع از وطن خود داشت

۱- در باب اورجوع شود به تمام تذکرة‌های صوفیه و جامع‌تر از همه کتاب نجم‌الدین کبری. تألیف منوچهر محسنی، تهران، علمی، ۱۳۴۶.

۲- نفحات الانس جامی، چاپ مهدی توحیدی پور، تهران، کتابفروشی سعدی ۱۳۳۶. صفحات ۴-۲۳. بقیة داستان را که خیلی افسانه‌گون است در نفحات الانس باید خواند.

۳- مرصاد العباد، چاپ شمس‌العرفاء، ص ۱۰.

۴- مرموزات اسدی در مرموزات داودی، چاپ شفیع کدکنی. انتشارات موسسه مطالعات اسلامی. دانشگاه مک‌گیل، ص ۴.

۵- مرصاد العباد، ص ۱۰.

۶- همان کتاب ص ۱۱.

۷- مقدمه مرموزات داودی. ص ۵ به بعد.

